



سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

جدی ۱۳۹۸، دسامبر ۲۰۱۹

شماره ۵۲

تلاش جناح‌های مختلف بورژوازی برای سهم بردن و شریک شدن در قدرت سیاسی

فهم آزاد

پروژه صلح با طالبان بار دیگر از سر گرفته شده است و موازی به آن گروه‌های مختلف سیاسی شریک در قدرت و مشترک در بازی انتخابات سهم‌شان را در قدرت سیاسی از طریق شکل دادن به گزینه "اداره موقت" و "حکومت نجات ملی" از بلندگوها و سکوه‌های اعتراضی سازمان داده شده تحت عنوان فریبنده صیانت از "حق" مردم مطرح می‌نمایند. همه از اشرف غنی تا عبدالله و حکمتیار و... منتظرند که اراده و استراتژی ارباب بر کدام یک از این گزینه‌ها مهر تأیید می‌کوبد.

جناح‌های مختلف اسلام سیاسی بدون در نظر داشت رقابت و تقابل خونین‌شان در گذشته، به برآیند پروژه صلح امریکا و طالبان، که چیزی نیست جز شکل دادن به نوعی از امارت اسلامی سرمایه، چشم دوخته‌اند و آن را مطلوب‌ترین گزینه برای شکل دادن به آینده سیاسی افغانستان

ادامه در صفحه ۲

انتخاباتی و فیکورها در قدرت حاکمه نبوده و نیست بل بورژوازی جهانی و در این مورد مشخص قدرت حاکمه در امریکا است که بر محور استراتژی و منافع کلان سیاسی و اقتصادی اش در معادلات منطقه‌یی و جهانی مهره مورد نظرش را همانند هجده سال گذشته در افغانستان به مسند قدرت خواهد نشانند.

هرچند هنوز کمیسیون‌های انتخاباتی قادر به اعلام نتایج نهایی کارنیوال انتخابات نشده‌اند ولی همه طرف‌های شریک در قدرت و بیرون از آن در تلاش‌اند تا سهم خواهی‌شان را در قدرت با اعلام موضع و پذیرفتن نتیجه انتخابات اعلام نمایند. البته که نتیجه نهایی و شکل دادن به اقتدار سیاسی در حیطه و صلاحیت تکت‌های



در این شماره: جنبش چپ، ناسیونالیسم و تبارگرایی (صفحه ۵)؛ کارنیوال انتخابات افغانستان، نمونه دیگری از دموکراسی سرمایه! (صفحه ۸)؛ "وحدت ملی" درفش تبارگرایان تمامیت‌خواه (صفحه ۱۰)؛ ناسیونالیسم در هر شکل آن سرکوبگر است (صفحه ۱۴)

تلاش جناح های مختلف...

که در آن اسلام سیاسی و ناسیونالیسم تباری همچنان سکندار خواهد بود می‌دانند؛ به همین لحاظ خواهان دور زدن کل پروسه انتخابات و در نهایت بی اعتبار خواندن نتایج آن هستند. همه جناح های بورژوازی و حامیان جهانی شان می‌دانند که ابزارهای مشروعیت سیاسی از جمله "انتخابات" حتی در حد یک کارنیوال سیاسی دیگر اعتبارش را نزد کارگران و مردم زحمتکش که این هجده سال بذر امید کاشتند و گیاه یأس درو کردند، از دست داده است؛ و حتی برای خود قدرت حاکمه نیز دیگر انتخابات گزینه مطلوب و ضروری برای کسب مشروعیت نیست. نظریه پردازان و اتاق‌های فکر بورژوازی جهانی نیز مردم افغانستان را لایق و سزاوار دموکراسی نمی‌دانند و به همین دلیل هم است که دیگر سخنی از "دموکراتیزاسیون" در میان نیست. هرچند که رسماً و علناً پایان پروژه دموکراتیزاسیون امپریالیستی در افغانستان و منطقه جایی اعلام نشده است ولی دارند آن را با زبان بی زبانی در پیشواز ارتجاع سیاه این سپاه مؤثر و کارای سرمایه امپریالیستی دفن می‌کنند.

پایان کارنیوال انتخابات هرچه باشد، چه نتایج نهایی آن اعلام شود یا نه، نتیجه برای کارگران و مردم آزادی‌خواه و زحمتکش یک سویه است. مردم با عدم شرکت شان عملاً موضع

شان در بی اعتبار خواندن ابزارهای مشروعیت دهنده قدرت سیاسی را اعلام داشتند. در این هجده سال سهم مردم از ثروت و مکنت چیزی جز فقر گسترده، جنگ و کشتار، زن ستیزی و بی حرمتی انسان و جولان و اقتدار نیروهای ارتجاعی نبوده است. بناءً برای مردم به طور کل و اقشار و طبقات محروم به طور اخص "دکوراسیون دموکراتیک" که به لحاظ محتوایی و عملی جز ارتجاع، فقر و محرومیت بیشتر چیز دیگری نبوده و نیست، ارزش خاصی را تداعی نمی‌کند و بر این مبنا برای شان یک سان است که کدام یک از جناح های قدرت حاکمه و صاحبان سرمایه و از چه مجرا و طریقی بر کرسی اقتدار سیاسی تکیه می‌زنند. چون تفاوت ماهوی یی میان "تکنوکرات"، "امرای خلافت اسلامی" و یا "فدرالیست‌ها" نمی‌بینند و چنین تمایز فاحشی هم که بتواند به لحاظ اجتماعی و اقتصادی تغییری به نفع مردم و رفاه آن‌ها به بار بیاورد وجود عینی و واقعی ندارد و همه این نیروها فارغ از ادعای هر یک جمعاً به ارتجاع التزام دارند و سیاست های اقتصادی و اجتماعی واحدی را که سرمایه جهانی و نهادهای چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی دیکته می‌کنند دنبال و اجرائی می‌کنند.

بر این اساس سازمان ما به عنوان یک جریان سوسیالیست کارگری و من به عنوان یکی از فعالان آن، طی این سال‌ها و در تمام این مراحل تلاش نموده ایم که به پدیده ها، مسایل و واقعیت های عینی و جاری و در این مباحث مشخص انتخابات ریاست جمهوری، جنگ و صلح نیروهای بورژوا-

امپریالیست و شکل دادن و مهندسی ساختارهای سیاسی از یک منظر طبقاتی و اجتماعی پردازیم؛ مارکسیست‌ها نیروهای سیاسی و همین گونه افراد و اشخاص و سیاست‌ها و منافعی که این‌ها اتخاذ و نمایندگی می‌کنند را در این کانتکست و جایگاهی که در جدال منافع طبقاتی دارند، به بررسی می‌گیرند. بناءً همه جناح‌ها و شخصیت های بورژوا فارغ از عبا و قبا و ظواهر شان از جمله اشرف غنی به عنوان یکی از نماینده گان بورژوازی در افغانستان، از سیستم و مناسبات حاکم در کل و منافع سیاسی - اقتصادی بخش و جناحی از قدرت حاکمه نمایندگی می‌نماید. در این زمینه با وجود تفاوت های جناح های مختلف بورژوازی و صاحبان سرمایه از سران طالبان تا حکمتیار و غیره همه همسو و هم منفعت اند، حتی اگر که در زمینه پیشبرد و چگونه گی تحقق سیاست ها راه حل های متفاوتی را عرضه نمایند. جالب است که همه جناح های بورژوازی در افغانستان دم از "صلح" می‌زنند و هر کدام خویشتن خویش را مصلح، خادم و یگانه گزینه مطلوب برای رفع و رجوع مصائب و مشکلات جامعه جار می‌زنند و منافع طبقه حاکمه و سرمایه را تحت عنوان منفعت عمومی آحاد جامعه از پیر و جوان و زن و مرد جا می‌زنند. این شگرد دیگر آن برایی و کارایی را ندارد تا بر مبنای آن به خصوص نیروهای اسلام سیاسی و ناسیونالیسم تباری-قومی بتواند نیرو بسیج نماید و دست به مهندسی افکار بزند؛ این را از سهم آزادی

ادامه در صفحه ۳

زنده باد سوسیالیسم!

تلاش جناح های مختلف...

همه جریان های مذهبی-اسلامی به ویژه حزب اسلامی به رهبری حکمتیار در انتخابات پارلمانی سال پار و انتخابات ریاست جمهوری امسال می توان به روشنی مشاهده نمود.

این در حالی است که کارگران، زنان و همه اقشار و طبقات زحمتکش و مردم آزادی خواه اقتدار سیاسی و راه حل های اجتماعی و اقتصادی همه این نیروها را که چیزی جز استبداد، فقر، جهل و جنایت نبوده چه در قالب حکومت اسلامی مجاهدین، چه در شکل و شمایل امارت اسلامی و چه در دموکراسی اسلامی طی این هجده سال در عمل تجربه نموده اند. این بار اما سرمایه داری جهانی در رأس امریکا و متحدانش از جمله قدرت های منطقه یی دارند با همکاسه ساختن مجموع نیروهای ارتجاعی، البته تحت رهبری سران اسلام سیاسی، "امارت اسلامی سرمایه" را پی-ریزی می نمایند. بورژوازی جهانی و ایادی محلی آنها دیگر به شکل و فورم "دموکراتیک" جهت مدیریت امور جامعه نیاز نمی بینند. برای کسب حد اکثر سود و تأمین منافع استراتژیک شان دارند استبداد عربان مبتنی بر جهالت قرون وسطی را در هیئت یک اقتدار یک دست سر و سامان می دهند.

در یک چنین وضعیتی خواست ها و مطالبات کارگر ان و سایر اقشار محروم، زحمتکش و آزادی خواه نه تنها که نماینده گی نمی شوند بلکه قدرت حاکمه و حامیان جهانی شان دارند آن تحولات نیم بندی را که طی این مدت به نفع اکثریت جامعه به دست آمده است نیز به پیشواز ارتجاع اسلامی-قومی و شکل دادن و مهندسی ساختار سیاسی جدید قربانی می کنند. چنین می نماید که گویا کارگران و مردم آزادی خواه دارند خودشان را به وضعیت جدید و راه حل های بورژوا-امپریالیستی وفق می دهند؛ برخورد انفعالی نیروهای چپ در این زمینه اسفناک است و برخی از شخصیت های آن که مدعی ثوری پردازی و نسخه نویسی اند، دارند بی افقی و ندانم کاری خودشان را تحت عنوان "واقعیت شناسی" تئوریزه نموده و به کل جامعه و طبقه کارگر و سایر جنبش های آزادی خواهانه تسری می دهند؛ این ادعا مطرح و فرموله می شود که گویا کارگران و اقشار زحمتکش و مردم آزادی خواه با وجود میل و خواست درونی شان بر بهبود وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در این ظرفیت نیستند که عامل و حامل تحولی به نفع اکثریت مردم و دفع و طرد راه حل های ارتجاعی نیروهای حاضر در صحنه جدال قدرت و حامیان جهانی و منطقه یی آنها باشند. بناءً با بر شمردن و تجزیه و تحلیل نیروهای مدعی قدرت سیاسی گزینه انتخاب میان "بد" و "بدتر" را مطرح و پیش کش می کنند که، علی الرغم "نیات نیک" و "خیر اندیشانه" شان، در عمل جز تبلیغ برای تمکین مردم به قدرت حاکمه و راه حل های سرمایه امپریالیستی چیزی دیگری معنی نمی دهد.

در امتداد این توهم پراکنی ظاهراً "عقلایی" "عقلا" و "صاحب نظران" چپ، کارگران و مردم آزادی-خواه در تحولات سیاسی-اجتماعی آتی و مهمتر از

آن مهندسی امارت اسلامی سرمایه که همین اکنون دارد مراحل پایانی اش (به خصوص با توجه به اعلام نتایج ابتدائی انتخابات و پذیرفته شدن آن از جانب جناح های مختلف) اجرائی می گردد، اگر که از جا نجنبند و به خود نیابند بازنده اصلی خواهند بود. طرح تمکین و پذیرفتن راه حل های "کمتر مضر" و به روایت روشن تر جناح اشرف غنی یا "تیم دولت ساز"، که این روزها بیشتر از جانب "صاحب نظران چپ" در بوق و کرنا می شود، با وضعیت پیش آمده عملاً منتفی به نظر می رسد؛ چون کل این پروسه در جهتی سیر می کند و سوق می یابد که پروژه "صلح" و مشارکت طالبان در کنار بقیه جریان های اسلام سیاسی در قدرت در صدر و اولویت برنامه های قدرت های سرمایه داری از جمله امریکا و حامیان منطقه یی شان قرار دارد. بقایای بازمانده چپ بورژوا-ناسیونالیست، حتی شاخص ترین و تیزبین ترین چهره های آن که این چشم انداز سیاه و دهشتناک را به تحلیل می نشینند از طرح بدیل ممکن که در آن مردم ادامه در صفحه ۴

سوسیالیسم کارگری د

افغانستان دکارگرانو او

زیارایستونکو غرڈی،

راشی د هر راع طبقاتی جبر

پر ضد دغه غرلا جگ او

بلنه لاپسی پراخه کړو!

تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

تلاش جناح های مختلف...

بتوانند افق فراتر رفتن از طرح های ارتجاع بورژوا-امپریالیستی را مشاهده نمایند، عاجز و ناتوان اند و در حقیقت پرداختن به آن و تلاش و تکاپو برای تدوین و شکل دادن به یک چنین بدیلی امر شان را نمی سازد.

این روشن است که کارگران، طبقات و اقشار محروم و زحمت کش و مردم آزادی خواه بدون دست یابی به تشکل های توده پی خود و طرح مطالبات و خواست های شان امکان دخالت گری بر سرنوشت خویش را نخواهند داشت. ممکن شدن یک چنین امری تنها در صورتی امکان پذیر خواهد گشت که سوی آیه یأس خواندن برخی از فعالان و کنش گران چپ، کارگران و فعالان سوسیالیست طبقه کارگر تلاش نمایند که در دل برهوت موجود به خودشان سازمان دهند و در امتداد آن برای تبدیل شدن به یک جنبش پایدار و قابل اتکا اقشار و طبقات محروم جامعه آلترناتیو اجتماعی متمایز خودشان را به شکل واضح و روشن بیان نمایند. فعال کارگری و جنبش سوسیالیستی کارگران نباید و نمی تواند به امر آینده خودش و جامعه با بی مبالائی برخورد نماید و دنباله رو منفعل حوادث و روایت گر و مجری الترناتیوهای بورژوایی باشد. روایت کردن و در نقش مفسر اوضاع ظاهر شدن هنر مبارزه کمونیستی نیست. باید همین امروز و در دل وضعیت کنونی برای گذاشتن سنگ بنای یک جنبش و حرکت متمایز و رادیکال طبقاتی در همه عرصه های نظری و عملی همت گماشت و تلاش کرد؛ راه و چاره دیگری در چشم انداز نیست.

کارنیوال انتخابات افغانستان

دهند و بسیاری دیگر جهت به فروش رسانیدن نیروی کارشان مجبور به ترک کشور شده و با پذیرش انواع ریسکها و چالشهای خطرناک راهی ایران و پاکستان و تاجکستان و ازبکستان و ترکیه و هندوستان می شوند و در این کشورها نیز در پهلوی تحمل استثمار و بهره کشی سرمایه داران ایرانی و پاکستانی و غیره از نیروی کار و عرق جبین ایشان مجبورند صدها نوع اهانت و تحقیر ملیتی را نیز بپذیرند و به ذلت و ادبار تن در دهند .

در شرایط کنونی کشور با نظر داشت مناسبات تولید سرمایه دارانه که اساس آنرا کار مزدی و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید تشکیل می دهد بسیار خوش باورانه خواهد بود اگر فکر کنیم که انتخابات مسایل ما را حل نماید در حالی که تمامی وسایل تولید به دست عده قلیلی از سرمایه داران قرار داشته و تمام اهرمهای قدرت دولتی و قوه های سه گانه اش در دست این طبقه است، پس کارگران و دیگر اقشار محروم جامعه چگونه می توانند در انتخاباتی پر هزینه که شرط کاندیداتوری آن را داشتن ملیونها افغانی تشکیل داده و گرداننده گان آن همه سرمایه داران و نماینده گانشان هستند خود را کاندید نمایند و با آنان به رقابت بپردازند.

نظام بورژوازی برای بیرون رفت از بحرانی که خودش آنرا در نتیجه تناقضات ذاتی خویش ایجاد می نماید، هیچ راهی برای پیشکش ندارد و ازین رو جهت فرو نشاندن خشم مردم و خاموش ساختن فریاد های حق طلبانه آنان با وعده های میان تهی و ترفندهای خاص بورژوازی کلاه بردار هر چند سال یک بار " انتخابات " به راه می اندازد تا باشد که ازین طریق مشروعیت خود را حفظ و تداوم استثمار و بهره کشی از نیروی بازو و عرق جبین کارگران و سائر زحمتکشانش را تضمین نماید.

برای مقابله با این ترفند ها و نیرنگهایی که در لفافه های زیبا و خوشنمایی چون دموکراسی و انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری به خورد مردم داده می شود جز افشا و پرده برداشتن از روی این شیطنتها و دغلبازی های نظام سودو سرمایه و آگاه سازی توده های ملیونی کارگران و زحمتکشانش و ایجاد تشکلات و اتحادیه ها و سازمانهای کارگری و مردمی و به راه انداختن جنبشهای حق طلبانه و آزادی خواهانه چاره و درمان دیگری در دست نیست.

جنبش چپ، ناسیونالیسم...

ها در افغانستان از ایجاد جبهه متحد و جنگ خلق در برابر آمریکا و متحدان ناتو و رویای محاصره شهرها از طریق دهات چقدر عملی بوده و چه نتیجه ای را در قبال خواهد داشت؟

با تشکر از توجه و فرصتی که در اختیار من گذاشتید.

پیروز باد سوسیالیسم!



بگذار طبقات حاکم در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی دهند، اما جهانی را به دست خواهند آورد!

جنبش چپ، ناسیونالیسم و تبارگرایی

متن حاضر شکل مکتوب شده سمیناری است که قرار بود در دهم عقرب ۱۳۹۸ در انجمن تحقیقات علوم اجتماعی-کابل از جانب "ایتیلا مهربان" ارائه گردد؛ امابه دلیل مشکلات انترنت، محقق نگردید.

گذشته تاریخی متفاوت دارند که با دادن هویت جمعی به آنها، به نام یک ملت واحد "افغان" مسمی گردیده اند. این مثال ها روشن میسازند که در واقع این قدرت سیاسی حاکمان به تناسب شعاع قدرت دولت های مرکزی است که عامل تعیین کننده هویت ملی افراد میباشد، نه مشخصاتی که مثلاً استالین آنها را ملاک "ملت" بودن دسته هایی از انسانها بر شمرده بود.

پس به این نتیجه منطقی میرسیم که ملت بر خواسته از نژاد مشترک نیست، داشتن زبان یک سان نیز مشخصه یک ملت واحد نمیتواند باشد. در زمان تشکیل ملت "واحد" ایتالیا در سال ۱۸۶۰ از اتحاد دولت های کوچک در منطقه، فقط ۲،۵٪ مردم آنجا به "زبان ملی" ایتالیا تکلم میکردند. یکی از نمایندگان نخستین پارلمان ایتالیا با صراحت بیان کرده است که "ما ایتالیا را آفریدیم، حالا بایست هویت ایتالیایی را بیافرینیم." سرزمینی که امروز به نام افغانستان می شناسیم هم به همین گونه بعد از کسب قدرت سیاسی در بخشی از سرزمینی که به نام خراسان یاد می شد، به افغانستان مسمی میگردد. یعنی ابتدا دولتی شکل می گیرد و بعد ملتی بوجود می آید.

همه مشخصات و عناصر بر شمرده در تعریف ملت مانند زندگی در جغرافیای سیاسی معین و واحد، داشتن زبان مشترک، رسوم، فرهنگ و عنعنات مشترک الزامات سیاسی ای هستند که در مقاطع معینی برای کنترل احساسات و کنش آحاد یک جامعه برای تأمین قدرت و منافع حاکمان کاربرد داخلی و خارجی دارند. به قول مارکس: "جامعه کاپیتالیستی تجسم مراوده افراد بر اساس نیاز خرید و فروش نیروی کار است."

ادامه در صفحه ۶

مشترک و سیما و قالب روانی مشترک را که همه مفاهیم سیال و متغییر بوده و در هر مقطع با روابط انسانها با وسایل و مناسبات تولید در جوامع مادیت می یابند، برای تعریف ملت بر شمرده است. از نظر استالین برای نامیدن ملت به دسته ای از انسانها با مجموع این مشخصات نیاز است. فقدان هر یک از این مؤلفه ها، سبب سلب مفهوم ملت از آن دسته انسانها میگردد.

واقعیت موجود در دنیای امروز در رابطه با تقسیم بندی ملی، نشان از آن دارد که ملت های متعددی در جهان وجود دارند که علی الرغم داشتن مشترکات فوق الذکر، ملت واحد نیستند. ملت های افغانستان، ایران، تاجکستان نمونه هایی اند که افراد آن زبان مشترک، فرهنگ و رسوم مشترک دارند، و در مقاطعی از تاریخ زیر چتر حاکمیت سیاسی واحدی زیسته اند ولی ملت مشترکی نیستند. همچنان کشورهای هندوستان و پاکستان، متشکل از افرادی اند که ارتباطات خونی، زبان، فرهنگ، سر زمین مشترک و تاریخ مشترک داشته اند، باز هم دو ملت جدا از هم هستند. پشتون های دو جانب خط دیورند (یا به اصطلاح پشتون های "لر" و "بر")، هم مشترکات خونی، زبانی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی با هم دارند، ولی ملت واحدی نیستند. حتی دو برادر به دلیل تعلق شان به دو جانب جغرافیای سیاسی، متعلق به دو ملت جداگانه ای هستند. برعکس ملت هایی وجود دارند که افراد متعلق به آن نه زبان مشترک دارند، نه تاریخ و فرهنگ و مشترکات خونی با هم دارند، مع الوصف از آنها بنام یک ملت نام برده میشود. مثلاً در افغانستان ملیت هایی پشتون، تاجیک، هزاره، اوزبک، نورستانی، بلوچ، ایماق، ترکمن ... را داریم که زبان های متفاوت، فرهنگ متفاوت و

آنچه هدف بحث در سمینار امروز است، منحصر به نقد مبانی عقیدتی سازمان های مرتبط و منشعب از سازمان جوانان مترقی و متأثر از اندیشه مائو نیست. هدف اصلی بررسی دیدگاه های سازمان ها و تشکلات فوق الذکر آنگونه که در نوشته های آنها بازتاب می یابد و تمرکز بر جایگاه مفاهیمی چون ملت، وحدت ملی، منافع مشترک ملی، وطن پرستی و بیگانه ستیزی در دیدگاه و ادبیات آنها، و توضیح اینکه چرا مفاهیم فوق الذکر به آرمان های سوسیالیستی ربطی نداشته و منافع چپ بورژوا ناسیونالیست را بر میتاباند، می باشد.

برای این منظور، ناگزیر از آن می گردیم که در ادامه بیان دیدگاه های سازمان حول مفاهیم فوق الذکر با ذکر مأخذ به نقل مستقیم دیدگاه های فعالین آن جریان ها که بطور کلی بدون توجه به تعلق طبقاتی آن ها به جریان های چپ مسمی شده اند، پردازم.

از تعریف "ملت" آغاز میکنم:

ملت "چیست؟"

ملت پدیده نیست که بتواند بدون ردیف کردن و سر هم کردن مفاهیمی از قبل موجود و آشنا قابل درک باشد. درست مانند پدیده خدا یا شیطان که فقط میتواند با بر شمردن و پشت سر هم ردیف کردن صفات و مشخصاتی که ارزش های از قبل در آنها نهفته شده اند، تصویری از موجودیتش در اذهان انسانها شکل گیرد.

گفته میشود که تعریف استالین از ملت، جامع ترین تعریفی است که ارائه داده شده است. استالین از مشترکاتی مانند اشتراک در زبان، سرزمین مشترک، حیات اقتصادی مشترک، تاریخ و گذشته مشترک، فرهنگ، آداب و رسوم

جنبش چپ، ناسیونالیسم...

این مراودات در رویه بیرونی به سان ملت و در سیمای درونی بصورت دولت ابراز وجود مینماید ."

"ملت" نمیتواند ناشی از احساس مشترک احاد یک جامعه بوده و خود آگاهی آنها در کسب هویت مشترک منجر به تشکیل آن گردد. باین دلیل روشن که هویت افراد در جوامع طبقاتی متأثر از موقعیت اجتماعی آنها بوده و بنا بر موقعیت شان در مناسبات تولید تعیین می گردد.

دولت ها و ملت های مبتنی بر آن، محصول نبرد طبقاتی در یک برهه معینی از تاریخ مبارزه طبقاتی است که بگونه امروزی در سده ۱۸ و ۱۹ در بستر مناسبات بورژوازی شکل گرفته است. ملت یک قالب است برای دسته بندی انسانها در رابطه با تولید و سازمان سیاسی جامعه در فضای سرمایه داری و شرایط تولیدی ناشی از آن. ملت محصول سیال و دائماً در حال تغییر قلمرو سیاست است که در سایه دولت های ملی ساخته شده و میزان قدرت سیاسی و اقتصادی حاکمان در جغرافیای معینی، مرز و حدود آنرا تعیین مینماید.

پدیده ملت مانند بسیاری از پدیده هایی که در زندگی روزمره با آنها در ارتباط هستیم، با مهارت سعی شده است فاقد بار سیاسی و طبقاتی خاصی جلوه داده شود. درست مانند "پول" که در فعالیت های روزمره صرفاً "بعنوان یک وسیله مبادله و یک متغییر خنثی" به آن نگاه شده و ماهیت آن بعنوان ابزاری تسهیل کننده مناسبات حاکم اقتصادی که چرخه آن توسط پول راحت تر میچرخد، از نظر ها پنهان نگهداشته میشود.

یکی از فاکتور هایی که مقوله ملت را مستتر در اعتباری از قبل نهفته شده در آن مینماید، بار عاطفی مفاهیمی اند که تحقق آنها را در موجودیت ملت متصور میدانند. استقلال، آزادی سیاسی، حاکمیت ملی، از جمله آن مفاهیم اند. ولی مشخص نیست که در این مفاهیم کلی صحبت از

چه نوع آزادی ای است و این آزادی برای کیست؟ آیا کسب استقلال سیاسی میتواند بهبودی در وضع زندگی انسانهایی که مربوط به ملت "آزاد" و مستقل اند، ایجاد نماید؟ آن انسانها از چه حقی بر خوردار خواهند گردید؟ حق بدست آوردن امکانات معیشت بهتر؟ حق استفاده از چیز هایی که با نیروی کار آنها خلق شده اند؟ حق شهروندی برابر بدون در نظر داشت جنسیت؟ حق انتخاب؟ حق داشتن تحصیل و شغل؟ حق آزادی بیان؟ حق اعتراض؟ حق گفتن "نه" در برابر چیزی که مایل به انجامش نیستند؟

بیان کلی کلمه (آزادی) هیچ پاسخی به پرسش های فوق ندارد. فقط میتواند عواطف انسانها را بر انگیزخته و با ایجاد یک ذهنیت کاذب، احساسات و عاطفه انسانها را به بازی گرفته، زمینه از خود بیگانگی انسانها را فراهم نماید. برای نهادینه کردن این مفاهیم به خلق سیمبول ها دست میزنند. بیرق ملی، سرود ملی، کارت هویت ملی یا تذکره را میسازند. تا بتوانند هویت ملی را به کودکان تازه تولدی که هیچ سهمی در ایجاد و انتخاب آن ندارند، حقه کرده و آنها تا پای مرگ ملزم از دفاع از چیزی بنمایند که خود شان هیچ سهمی در ایجاد و انتخاب آن نداشته اند.

این نوع از خود بیگانگی، یعنی از خود بیگانگی فرهنگی، در کنش عده ای از نیرو هایی که مدعی اند مارکسیست هستند، آشکار میاشد. هر دو نهیله بورژوا ناسیونالیست در افغانستان، هر دو جناح خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان و تشکل های مربوط به اپوزیسیون که به شعله ای ها معروف اند از بدو پیدایش اسیر این تناقض در باور و در کنش شان بوده اند. برای همه آنها و بازماندگان آنها، "ملت و میهن" پدیده هایی مقدس و فاقد بار سیاسی و طبقاتی تلقی میگردد. ملت برای آنها یک ظرف عمومی و بزرگی است که مردم یک کشور قبل از هر تقسیم بندی ای دیگری چون طبقات، در آن چوکات جا میگیرند. بر مبنای این گونه بینش است که در ادبیات آنها "خلق" جای "طبقه" را میگیرد و مبارزه طبقاتی به نفع مبارزه برای آزادی خلق ها به حاشیه کشیده می شود.

آنها هم زمان با آنکه هیچ ایرادی به مقوله ملت ندارند، با ستم ملی به مخالفت برخاسته و آنرا محصول برداشت های نادرست و انحرافی از مقوله "ملت" میدانند. در واقع این رابطه کاملاً برعکس است. آنگونه که در تشکیل ملت ایتالیا به آن اشاره گردید، این ناسیونالیسم است که ملت بر مبنای آن شکل میگیرد نه اینکه کژ فهمی ها و انحرافات در درون ملت، پدید آورنده ناسیونالیسم باشد. مسأله ای که در جریان درج هویت در تذکره های الکترونیکی در افغانستان، هم تجربه آن را داریم.

تبارز این گرایشات در همه نشرات و فعالیت های چپ های بورژوا ناسیونالیست در طول زمان موجودیت شان هویدا است. دفاع از حاکمیت ملی افغانستان، محور فعالیت های آنها را در جریان تهاجم نیروهای اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان تشکیل داده و از مبارزه طبقاتی در بهترین حالت در محدوده نشرات آن جریان ها اسم برده می شد. سازمان رهایی برای دستیابی به ایجاد یک جبهه متحد ملی در راه دفاع از تمامیت ارضی میهن تا ارایه الترناتیف جمهوری اسلامی پیش رفت. تداوم اینگونه بینش های "خلق" را میتوان در مراحل بعدی در نوشته های کادر های مربوط به سازمان رهایی در آستانه گسست از سازمان در دنباله روی از همان افکار و بینش های پاپولیستی به تبارگرایی رسیده بودند در جزوه (خود مختاری هزاره جات یک مطالبه برحق است - نوشته بصیر زیار) مشاهده نمود.

سازمان رهایی در جزوه جنگ مقاومت روسی در ثور سال ۱۳۹۷، در صفحه اول شرکت و عدم شرکت در مقاومت بر ضد تجاوز سوسیال امپریالیسم را معیار میهن پرستی انقلابی و آزادیخواهی دانسته و اعتبار و کار آرای هر سازمان چپ را با میزان شرکت آن در جنگ ضد روسی و مبارزه ضد بنیادگرایی محک میزند. اذعان به منشاء خورده بورژوازی سازمان رهایی ادامه در صفحه ۷

جنبش چپ، ناسیونالیسم...

(صفحه ۴۶ پاراگراف ۴ جزوه با درس گیری از اشتباهات، راه مان را جانباخته ادامه میدهم)، توضیحی جالبی در عدم تلفیق و هم آهنگی تیوری های به اصطلاح انقلابی و عمل سازمان است.

در صفحه ۸۵ در رابطه با خصوصیات بورژوازی ملی نوشته اند که "بورژوازی ملی که بخش هایی از خرده بورژوازی را با خود دارد، معمولاً از حاکمیت ملی، وحدت ملی، غیرت و روحیه ملی، فرهنگ ملی دم میزند که در مبارزه ضد امپریالیستی مردم مثبت خواهد بود."

در تعریف از دولت ملی، در صفحه ۱۳۴، نوشته شده است که دولت ملی دولتی است دموکراتیک و سیکولار، مثل اراده و خواسته های مردم، مساوی الحقوق از هر ملیت، دین مذهب، عقیده و جنس که تنها قوانین منطبق با معنویات ملت را معتبر میدانند.

شیر آهنگر یکی از رهبران ساما در سایت بیشه اندیشه در پاسخ به سوالی راجع به پایه های مادی موجودیت ملت می نویسد:

"اصطلاح "ملت" زاده **تفکر** بورژوازی نو ظهور است. در ادامه ایشان با رجوع به کتاب "مارکسیسم و مسأله ملی" از استالین که تأکید میکند از نظر لنین هم گذشته است، پرداخته و بلاخره با تطبیق تعریف استالین از ملت در افغانستان می نویسند که عده ای بر این باور هستند که پشتون ها در کل وارد ساختار بورژوازی نشده اند. چون بر اساس تعریف استالین در جغرافیای معینی زندگی نکرده و حتی عده از ایشان نمیتوانند پشتو صحبت کنند. شیر آهنگر به این نتیجه میرسد که معیار های استالین در تعریف ملت، در افغانستان قابل تطبیق نیست.

در هر سیستم حاکم اقتصادی در طول تاریخ، شکل همواره متأثر از مضمون نظام بوده است. البته نه برای آنکه ایدئولوژی یا نماینده گان یک

سیستم اقتصادی رو به رشد مایل بوده شکل را به گونه یی که دوست داشته اند مهندسی نمایند. بلکه روینای جدید بر اساس نیاز های زیر بنایی و برای آنکه بتواند زمینه رشد لازم سیستم جدید را فراهم نماید شکل می گیرد. به عنوان مثال روابط ارباب رعیتی و سیستم اداری ملوک الطوائفی که روینای فیودالیسم است، نمی توانست زمینه رشد نظام بورژوازی را فراهم نماید. بنا بر نیاز های اقتصادی "رعیت" محکوم به آن بود که جایش را به "شهروند" بدهد. اصالت فرد موقعیت افراد را در اجتماع که بر اساس روابط خانوادگی و خونی تثبیت می شد به حاشیه راند و مناسبات جدید اقتصادی در یک فضای جدید روابط قبلی را از میان می برد. با این تذکر مختصر هویداست که پدیده ملت، نمی تواند صرفاً محصول و زاده تفکر ایدئولوژیک های یک نظام اقتصادی باشد.

در پاراگراف اخیر این نوشته چنین آمده است: "به اعتقاد ما، مزید بر عوامل ضروری دیگر، وحدت ملی نیز یکی از عوامل پایان دادن به فاجعه موجود ملی در کشور است که باید برای ایجاد و تحکیم آن جدآ کار کرد". همچنان به برداشت شیر آهنگر شکست استعمارگران متجاوز و اشغالگر نیز همیشه محصول مبارزه سترگ کلیه خلق های افغانستان یعنی محصول وحدت ملی بوده است.

چپ ترین جناح این نحله چپ، بعد از انشعابی اسم شان را میگذارند (سامان وطن پرستان واقعی - ساوو). یعنی تأکید بر این مسأله که به دلیل پرستش واقعی وطن، آنها انقلابی تر از بخش های دیگر ساما هستند.

نهاد فعالان سوسیالیست افغانستان در جزوه (جدال کار با سرمایه) که با هدف نقد به اصطلاح (چپ های سنتی، و مشخصاً سازمان انقلابی افغانستان) نوشته شده است، علی الرغم نقد های بسیار موجه و خوب از جریان های مربوط به (شعله جاوید) از آغاز تا حال، با تأسف همچنان دیدگاه های مشترکی با آنها در رابطه با مفاهیمی مانند میهن، ملت، استقلال و شیوه های مبارزه دارد، که به

شکل متفاوت ولی با همان مضمون ابراز میگردد. مثلن در صفحه ۹ چنین آمده است: "باری، آمریکا و ناتو با درس گیری از **خصلت ضد امپریالیست بودن مردم افغانستان** قبل از اینکه افغانستان را اشغال کنند، دو مانع: یکی کشتن روان و خصلت بیگانه ستیزی افغان ها را در برنامه ی خود داشت. ... حالا افغان ها با آن خصلت "سلحشوری" سابق نیستند. در صفت "خصلت ضد امپریالیست بودن مردم افغانستان"، در این جمله کلمه مردم که یک مفهوم کلی است به جای طبقه قرار گرفته است.

با توجه به فاکت های پر شمرده شده فوق، میتوان به این نتیجه رسید که انواع گوناگون سازمان های که به نام چپ مسمی اند، در طول زمان موجودیت شان علی الرغم داشتن نیت خوب و انقلابیون فدا کار که تا پای جان رزمیده و مقاومت کرده اند، فراتر از برنامه های بورژوازی نرفته و به هیچ وجهی نه در تیوری و نه در عمل نماینده منافع طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی نبوده اند.

سه ابزار جنگ خلق جزء مبانی نظری و استراتژیک جنبش مائوئیستی است بنابراین شرکت در جنگ مقدس میهنی که پیام مشترک همه جریان های مائوئیستی است، یکی از وظایف اصلی این جنبش و یکی از اساسی ترین بنیادهای تفکر ناسیونالیستی است که با اهداف بورژوا-ناسیونالیستی این جنبش ها و در خدمت تحقق آن ها عمل میکند، که هیچ ربطی به آرمان های سوسیالیستی ندارد.

این چپ ها که بدون در نظر داشت واقعیت ها کماکان ناشیانه از برنامه های حزب کمونیست چین الگو برداری نموده و بر طبل ایجاد جبهه متحد ملی و جنگ خلق می کوبند، حد اقل واقعیت جنگ فعلی کرد های سوریه را بر علیه نظامیان فاشیست ترکیه در نظر داشته باشند که کرد ها با تشکل منضبط و تجربه غنی جنگ پیروزمندانه علیه اسلامیت های داعش، نتوانستند علیه قدرت نظامی ترکیه مقاومت نمایند. با این حال دست آورد چپ

کارنیوال انتخابات افغانستان، نمونه دیگری از دموکراسی سرمایه!



واقع تامین آزادی برای اقلیتی در جامعه است و این مقوله با هر مدل و پسوندی که ارائه گردد ساخته دست بورژوازی بوده و به جز چیره شدن و لجام زدن « مؤدبانه » و « متمدنانه » و « قانون مدار » بر اعتراضات کارگران و زحمتکشان جامعه و مشروعیت بخشیدن به انواع وحشی گریها ، جنایات و استثمار نظام سود و سرمایه هدف دیگری را با خود حمل نمی کند.

در اینجا باید خاطر نشان ساخت که جنبش چپ افغانستان متأسفانه تا همین اکنون در منجلاب دموکراسی خواهی و « مبارزات » دموکراتیک، ملی ، وطن پرستانه و استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی دست و پا می زند و با اشتراک در کمپاینهای انتخاباتی و پادوی و خوش خدمتی آگاهانه و هدفمند و یا هم ناآگاهانه و ابلهانه برای این یا آن کاندیدای ریاست جمهوری عملاً خود را مسخ هویت نموده و توانایی آنرا ندارد تا از چنبره از خود بیگانه گی پا برون نهاده و در مسیر مبارزه و پیکار در راه رسیدن به برابری واقعی یعنی سوسیالیسم کارگری و مارکسی به مثابه آرمان میلیونها انسان محروم و زحمتکش در افغانستان و جهان رسیدن به آزادی واقعی طی طریق نماید . تعریف آزادی برای سوسیالیستها و کمونیستها هرگز بر مبنای تعریفی که در دموکراسی و نظام سرمایه داری از مفهوم آزادی وجود دارد استوار نبوده و نیست . آزادی خواهی در کمونیسم به معنی واقعی آن و برای همه افراد جامعه است . در جوامع سوسیالیستی و کمونیستی واقعی و نظام مند تمام مرزها و اختلافات طبقاتی به تدریج برداشته می شود ، و این برابری و آزادی همگان است که از طریق شوراهای مردم بر جامعه حاکم می شود، یعنی راهی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی از همه قید و بندها برای همه انسانها.

ادامه در صفحه ۹

مقوله « دموکراسی » که امروزه با پسوند های متنوع و زرق و برقهای فراوان به خورد مردم دنیا داده می شود و در بسا از موارد معادل و مرادف با « آزادی » قلمداد می گردد، یکی از برجسته ترین موارد فریب و اغوای توده ها بوده و به جای تحقق بخشیدن به آرمان والای آزادی عکس آن یعنی اسارت، انقیاد و فرمان برداری را در جامعه نهاد ینه می سازد و باعث آن می شود تا پروسه زشت از خود بیگانه گی انسان پابرجا مانده و کما کان ادامه یابد . زیرا دموکراسی در بهترین حالت خود نمی تواند در هیچ یک از عرصه های سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی بازتاب دهنده خواست اکثریت جامعه باشد . به این دلیل که در جوامع طبقاتی اقلیت جامعه - بورژوازی - همه اهرم های قدرت را در دست داشته و هرگز حاضر نیست تا با رأی اکثریت جامعه حاکمیت خود را به مردم و به خصوص طبقه کارگر تفویض نماید . آنچه در این میان روی می دهد این است که حاکمیت اصلی جامعه در دست بورژوازی می باشد و مردم با شرکت در انتخاباتی فرمالیته تنها مهره های این حاکمیت را تغییر می دهند و در سمت و سو بخشیدن به حاکمیت اصلی جا معه نقشی ایفاء کرده نمی توانند. در پارلمان هایی که با تطبیق دموکراسی نماینده گی تشکیل می گردد جایی برای نماینده گان واقعی طبقه کارگر وجود نداشته و در جلسات و بیانیه های اعضای آن از انگشت گذاشتن روی پایه های اصلی تبعیض و نابرابری در جامعه یعنی مالکیت خصوصی و برده گی مدرن و نوین یعنی کارمزدی حرفی و نشانی در میان نیست ، و تنها هدفی که در ورای قال و قیله و جنجالها و پرخاشهای لفظی داغ و پرشوری که در جلسات این پارلمانها نهفته است همانا مشروعیت بخشیدن به تحکیم و ادامه حاکمیت بورژوازی است و بس ، لذا با تأکید می توان گفت که : منظور بورژوازی از دموکراسی در

دست اندر کاران نظام سرمایه داری و روشنفکران ارگانیک این نظام با مطرح ساختن پدیده هایی چون دموکراسی و انتخابات آزاد و راه اندازی پیکارهای انتخاباتی و مناظره های هیجان برانگیز کاندیداهای ریاست جمهوری در کشورهای خویش چنان وانمود می نمایند که گویا همچو پدیده هایی نشان دهنده واقعیتهای عینی جامعه و زمینه های معمول و مسیرهای طبیعی دست یابی به آزادی و عدالت اجتماعی می باشد و از همه می خواهند تا در آن شرکت ورزیده و سهم " ایمانی و وجدانی و میهنی " خویش را در رسیدن به " رفاه و آزادی " ادا نمایند مگر برخلاف این توهم آفرینی ها با اندک دقت می توان دید که در رژیم های کنونی حاکم بر جهان که یکسره طبقاتی بوده و گرداننده گان آنرا سرمایه داران یعنی همان بورژواها تشکیل می دهند ، طبقات بورژوازی حاکم در جهت فریب و سرکوب و تحمیق توده های مردم از شیوه های مختلف استفاده می نمایند که مذهب، ناسیونالیسم ، وطن پرستی و دیگر مقوله های بورژوازی از قبیل دموکراسی پارلمانی و انتخابات آزاد از آن جمله می باشد.

انتشار منظم، بهبود کیفیت و نشر

مستمر سوسیالیسم کارگری در

گرو همکاری، کمک مادی و

معنوی شما است. برای ما خبر و

مقاله بفرستید، نشر به را

بخوانید و به دوستان تان

معرفی نمائید!

کارنیوال انتخابات افغانستان

با در نظر داشت آنچه گفته آمد می توان خاطر نشان ساخت که برای بسیاری از روشنفکران و تحصیل یافته گانی که گرایشات و تمایلات مردمی را نیز در دلهایشان می پروراند ، پروسه دیموکراسی بورژوازی و پارلمانی ظاهراً عادلانه و حل کننده مشکل ها و دشواریهای جامعه به نظر می رسد . ولی و در واقعیت جز فریب و تزویر چیز دیگری بوده نمی تواند. پارلمانها در حقیقت نهاد هایی هستند که برای تشکیل و به راه اندازی آن مردم عادی تشویق می شوند تا به پای صندوقهای رأی رفته و قدرت و صلاحیت خویش را به نماینده گانی تفویض نمایند که در آینده از امکاناتی در راستای نظارت بر اعمال و اجراءات آنان در تالارها و کرسی های پارلمان و قصر ریاست جمهوری برخوردار نیستند ، پس می توان گفت که مقامات ریاست جمهوری و پارلمانی در نهایت حافظ منافع طبقه حاکم سرمایه دار اند نه منافع توده هایی که پای صندوقهای رأی کشانیده می شوند تا حاکمان و استثمار کننده گان خویش را برای یک دوره تازه برگزینند

برای اثبات مراتب فوق الذکر نیازی به پژوهش و تحقیق بیشتر نیست زیرا در هنگام انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی کشورمان افغانستان که همین چند هفته پیش به راه افتید و نتیجه اش هنوز پیدانگشته و بگو مگوها و چنگ و دندان نشان دادن ها و راه پیمایی های اعتراضی و تهدید آمیز بر سر نحوه اجرا و کلاه برداری های گسرده یی که در جریان اجرای آن گویا از جانب تیم دولت سازه ریاست احمد غنی احمدزی به راه افتاده است هنوز در جریان است ، با چشم سر می بینیم که چطور یکعده آدمها با " تیمهای کاری " خویش و با شعار های عریض و طویل و وعده های ترقی و عدالت و آسایش و رفاه اجتماعی و غیره و غیره پا به عرصه پیکارهای

انتخاباتی نهاده اند و با زبان چربی های گوناگون و چهره های حق به جانب خود را خدمت گزاران مردم و قومیت های خویش جامی ززند " قومیت "هایی که دست پخت همین گونه شارلطانها و کلاه باز ها بوده و از هیچ عینیتی برخوردار نیست ؛ اما با در نظر داشت تجاربی که از دوره های قبلی داریم مطمئناً اینها نیز بعد از آنکه به قدرت بر سند جزدزدی، فساد و غصب بیشتر دارایی های عامه چیز دیگری به ارمان نخواهند آورد.

امروز بعد از سپری نمودن آن همه انتخابات های پرزرق و برق و پرهزینه و سرشار از تقلب ها و کلاه برداری ها ما شاهد یک فاصله عمیق طبقاتی در جامعه بوده و به وضاحت تمام می بینیم که اکثریت مطلق جامعه ما در فقر و فلاکت کامل به سر می برند و هزاران تن از معتادین مواد مخدره در زیر پلهای دریای کابل در مجاورت زباله های متعفن و ذلیل تراز حیوانات شب و روز خود را سپری می نمایند و اجساد بسیاری از آنان را که در عالمی از بی کسی و بینوایی جان می دهند سگها می درند و با آن سد جوع می نمایند و از آن گذشته صدها هزار جوان بیکار داریم که اکثریتشان اسناد و شهادتنامه های دانشگاهی به دست داشته و به خاطر آنکه حد اقل زنده بمانند حاضرند حتی در عادی ترین کارهای غیر اختصاصی به کارگماشته شوند، مگر چون زمینه های لازم کار فراهم نگردیده است کماکان در بیکاری و نامرادی به سر برده و با گذشت هر روز تعدادشان افزایش می یابد و آنانی هم که موفق به فروش نیروی کارشان می شوند از بام تا شام به خاطر یک لقمه نان در زشت ترین و غیر انسانی ترین شرایط کاری عرق می ریزند و کار می کنند.

باشنده گان ولایات و مناطق دور دست کشور از نا امنی و بیکاری به ستوه آمده برای یافتن کار به شهر ها سرازیر می شوند و از آنجایی که در شهرها نیز از طرف این حکومت " انتخابی " هیچ پلانی برای کارایی وجود ندارد؛ بسیاری از آنان به زنده گی رقتبار و بدون سرپناه در زیر کپه های پلاستیکی در حومه ها و حاشیه های شهرها تن درمی

ادامه در صفحه ۴

تول تاریخ، د طبقاتی مبارزی تاریخ دی، دز بپساک گرواوز بپساک شونکو طبقو تر منخ، د محکومو او حاکمو طبقو تر منخ، د پولنی د تکامل په مختلفو پراونوکی او هم دا چی دغه مبارزه هغه حای ته رسیدلی ده چی ز بپساک شونوکی او ستم شونوکی طبقه (کارگره طبقه) نور نشی کولای ز بپساک گری او ستمگری طبقی (پانگه والی) جغ نه خلاصی ومومی مگر دا چی په عین حال کی ټوله ټولنه دتل لپاره د زبپساک او ستم له قید نه وږغوری.

(مانفیست کمونیست)

**دین دم عمیق، آلف و
علوف زجر آور و
احساسات یک دنیای بی
رحم است. دین
همانگونه که روح ارواح
بی روح است. افیون
توده ها است.
(کارل مارکس)**

"وحدت ملی" درفش تبارگرایان تمامیت خواه

ر. پیکار جو

کنند و درفش " مبارک " آنرا به اهتزاز می آورند، و چه بسا که سرکوب قومیت هایی را که اقلیت به حساب می آیند موجه و مشروع و "ملی" می پندارند و به هیولا هایی چون عبدالرحمان و نادر غدار و محمد گل مهمند درود می فرستند چنانکه تازه ترین مثال آن آقای دکتر محمد حلیم تنویر بوده می تواند که اصلاً تاجیک تبار هست و در ادامه همین مقال در موردش صحبت هایی خواهیم داشت.

در دوران حکمروایی عبد الرحمان با سرکوب خونین هزاره ها و نورستانی ها و سائر اقلیتهای قومی در سرزمینی که بعدها رسماً «افغانستان» نامیده شد و با ایجاد دولت مرکزی که عمدتاً به یمن نیروی انسانی توده های از خود بیگانه و فریب خورده "پشتون تبار" فراهم آمد، نخستین جوانه های نظام مند برتری خواهی قومی در این سرزمین سر برآورده و به رشد و نموی خویش آغاز نمود. این گرایش در دوران حاکمیت حبیب الله پسر عبد الرحمان به مثابه یک ایدئولوژی ارزش مدار و برخوردار از پشتوانه مادی و فرهنگی عرض اندام نمود و نخبه گانی چون محمود طرزی و همکارانش در نهادینه ساختن مشروعیت بخشیدن به آن همت گماشتند و با برافراشتن پرچم پر زرق و برق «وحدت ملی» و «افغانیت» تلاش ورزیدند تا آنرا به امری بدیهی، بلامنازع و دلپذیر و «عقل متعارف جامعه» مبدل سازند. و پس از کشته شدن حبیب الله و روی کار آمدن فرزندش امان الله روند نهادینه سازی این ایدئولوژی سرعت بیشتری کسب کرد و در نظام نامه ها و قوانین و مصوبه های دولتی بازتاب یافت. و اما در سالهای زمام داری نادر شاه و پسرش ظاهر شاه که بیشتر از چهل سال را در بر گرفت این گرایش و ایدئولوژی برتری جویانه و تمامیت خواهانه در تمام

جویی پشتونها را حاکمان پشتون تبار و نخبه گانی چون محمود طرزی، عبدالهادی داوی، عبدالرحمان لودین مولوی صالح محمد قندهاری، غلام جیلانی اعظمی، سید قاسم خان داماد محمود طرزی و دیگر شاگردان و همکاران او به شمول شاه جوان و آرمان گرا امان الله، که همه در خدمت حکام یاد شده قرار داشتند، پی ریزی نموده و نهادینه ساختن آنرا "با کمال افتخار" به عهده گرفتند. قید «با کمال افتخار» به این معنی می تواند باشد که هرگاه به این پدیده از خوش بینانه ترین زاویه آن نگاه کنیم می بینیم که آنان نیز همانند سائر ایدئولوگهای تبارگرا و ناسیونالیست در سراسر جهان به این باور بوده اند که با برتر و ارجح قراردادن ملیتی که اصحاب قدرت آنرا ایجاد و خود را به آن آویخته اند و تلاش در راستای تعمیم زبان، کلتور و ارزشهای اجتماعی پذیرفته شده در میان آنان، که خود آنرا پسندیده تر و والاتر از دیگران می پندارند، به زعم ایشان گویا می توان به "اتحاد و وفاق ملی" و گرد آوردن همه اقوام و ملیت های ساکن در این سرزمین تحت نام «ملت افغان» و سوق دادن و رهنمونی آنان به زیست باهمی و برادروار در پهلوی همدیگر نائل آمد، چنانکه همین اکنون نیز بسیاری از نخبه گان و "روشنفکران" پشتون تبار به زعم خودشان مترقی و چپ گرا به همین باور بوده و مجدانه تلاش می ورزند تا به این "آرمان والا" دست یابند.

در همین جا باید یادآور شد که توهم آفرینی بی که تحت شعارهای فریبنده فوق الذکر انجام یافته و در حال انجام یافتن است، باعث شده است تا برخی از آموزش دیده گان و نخبه گان متعلق به قومیت های غیرپشتون هم که در فقر آگاهی سیاسی و جهل مرکب به سر می برند با توقع این که افتخار مضاعف نصیب شان گردد با شور و شوق فراوان شعار وحدت و وفاق ملی را زمزمه می

ایدئولوژی ها، ایمان ها و باورهایی چون رسیسم و فاشیسم و نژاد پرستی و نژاد باوری و شوونیسم های متنوع ملیتی و قومی و زبانی و مذهبی و فرهنگی و سرانجام ناسیونالیسم و میهن پرستی و مقوله های دیگری از این قبیل با اینکه در قالب تعاریف و شناسه های گونه گونی عرضه می شوند، می توانیم میان آنها مخرج مشترک ورشته پیوندی دریابیم که همانا مرکز کشیدن میان خود و بیگانه و برتر و والا شمردن خود و پست و زشت و ذلیل شمردن و قابل سرزنش و توبیخ و یا هم در بهترین حالت قابل شفقت و برادر کوچک و فرمان بردار شمردن دیگران و بیگانه گان می باشد، بر مبنای همین معیار می توان همه این مقوله ها را زیر نام "ایدئولوژی های خودساز و بیگانه ساز" تعریف نمود.

یکی از ویژه گی های برجسته پی که در تمام انواع گرایشهای ناسیونالیستی به چشم می خورد تاریخ سازی ها و قهرمان آفرینی های مبالغه آمیز و افسانوی و استفاده ابزاری از آن در راستای تحقق بخشیدن به اهداف سیاسی بی می باشد که جز فریب و تحمیق توده های مردم و چپاول و بهره گیری از آنان در حراست از منافع آزمندانة طبقات مسلط و برسر اقتدار بورژوازی چیز دیگری بوده نمی تواند.

از آن جایی که پی ریزی و نهادینه سازی همچو پروژه های ایدئولوژیک در نخستین گام نیازمند طرح و ایجاد سپهرهای «خود» و «غیر خود» و ترسیم حدود و ثغوری برای هر یک از اینها از جانب نخبه گان فرهنگی خزیده در لایه های قدرت و بهره مند از امکانات مادی و معنوی می باشد؛ در افغانستان نیز پروژه و یابرنامه نهادینه سازی برتری

"وحدت ملی" درفش...

عرصه های سیاسی اقتصادی عملاً به منصفه اجرا گذاشته شد و به مرور زمان از چنان هژمونی و شمولیت و قداستی برخوردار گردید و در قالب عقل متعارف و نورمهای پذیرفته شده جامعه گنجانیده شد که کوچکترین تحرك و اعتراض در برابر آن خیانت به نوامیس ملی کشور و بغاوت در برابر پادشاه به مثابه سایه خدا در روی زمین به حساب می آمد. پس از کودتای محمد داود و کودتای هفتم ثور حزب دموکراتیک خلق افغانستان با وجود ادعاهای بلند بالای آنان در مبارزه علیه برتری جویی های قومی نتوانستند از مرز پاره یی کنشهای روبنایی مانند تغییرتخلصهای تبارگرایانه فراتر روند و فرایند گرایشها و تنشهای «برتری جویانه»، «داد خواهانه» و «انتقام جویانه» قومی و زبانی کماکان ادامه یافت تا آنکه در مجاورت عوامل و انگیزه های دیگر زمینه فروپاشی حکومت دکتور نجیب الله و روی کار آمدن احزاب و گروههای اسلامی به سر کرده گی جمعیت اسلامی فراهم شد و با روی کار آمدن ناسیونال اسلامستها که درطول دوران جهاد چهارده ساله شان در کوره های قوم گرایی و تبارباوری آبدیده شده بودند سرزمین افغانستان عملاً و علناً به میدان تاخت و تاز آنان مبدل و بخش بزرگی از آن به ویرانه و خاکدان مبدل گردید، که درگیری های تنظیمی میان حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار و جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی و فرمان دهی احمد شاه مسعود و حزب وحدت اسلامی به رهبری عبدالعلی مزاری واتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان به رهبر عبدالرب رسول سیاف و جنبش ملی اسلامی افغانستان به رهبری عبدالرشید دوستم را می توان به خاطر آورد که نه تنها شهر کابل را به ویرانه مبدل نمود بلکه بیش از پنجاه هزارتن از باشندگان آنرا نیز به دیار نیستی فرستاد. و قابل یاد آور نیست که هریک از این احزاب و سازمانهای تبه کار و قوم گرا و تبارمحور

گله هایی از به اصطلاح روشنفکران پرمدها و "با سواد" را نیز با خود داشتند که برایشان مدیحه می سرودند.

با روی کار آمدن طالبان و گسترش بربریت آنان که همه نمادهای انسانیت را به خاک سیاه و خاکستر مبدل کرد؛ بودند "روشنفکران" و "نخبه گان" پشتون تباری که با ذوق زده گی تمام و در هاله این پندار واهی که گویا طالبان از "وحدت ملی" و تمامیت ارضی و استقلال کشور پاسداری خواهند کرد و به حکم این که اکثریت آنان به ملیت پشتون تعلق دارند، خواهند کوشید تا عظمت و شکوه به زعم آنان خدشه دار شده این ملیت را دوباره زنده سازند؛ چهار نعل و دلچک صفتانه به دنبال آنان شتافتند و در طول دوران پنج ساله حاکمیت جهنمی آنان آشکارا و نهان از آنان پشتیبانی نمودند، و آنگاه که در صحنه نمایشات سیاسی افغانستان نقش طالبان پایان یافته تلقی و ولی نعمتان بین المللی شان لازم دیدند تا آنان را مؤقتاً کنار گذاشته دلچک های تازه دم تکنوکرات را در سالونهای شهر بن آلمان دوریک میز جمع آورده و با در نظر داشت همان معیارهای قومی و انتیکی طراحی و تحت نام دموکراسی و آزادی به این کشور گسیل داشتند، این گندم نما های جو فروش نیز با استفاده از فضای بازی که در زیر چطرو پوشش سربازان نیتو برایشان فراهم شده بود، کماکان به سم پاشی ها و فتنه گری های به ظاهر آراسته و آشتی جویانه خویش ادامه داه و این سرزمین را به بزرگترین دشواری هایی که درطول تاریخ شاهد آن نبوده است دارند سوق می دهند.

این گرایشهای زهر آگین نه تنها تا اکنون به همان منوال ادامه داشته است بلکه با گذشت هر روز گسترده تر و ژرفتر و خونبار تر نیز می شود و احتمال آن می رود که در آینده بی نه چندان دور هزاران انسان این سرزمین بلا کشیده تنها و تنها به "جرم" متعلق بودن به قومیتها و مذاهب متنوع موجود در این کشور به خاک و خون کشیده شوند، چنان که تازه ترین نشانه این فتنه انگیزی

ها و آشوب آفرینی ها را در اظهارات تمامیت خواهانه و زورگویانه و به ظاهر "وحدت طلبانه" آقای دکتور محمد حلیم تنویر یکی از اعضای سابقه دار حزب اسلامی و یکی از مداحان گلبدین حکمتیار که خود را علناً شاگرد و ایرادتمند فاشیست ترین چهره تاریخ معاصر کشور به نام محمد گل مهمند می داند و در عین زمان یکی از مقربین درگاه آقای احمدغنی احمدزی بوده و در دولت وی سمت معینیت فرهنگی وزارت اطلاعات و فرهنگ را داشته است و همچنان در برخورد خشن و غیرانسانی نیروهای ویژه امنیتی که مستقیماً از شخص رئیس جمهور فرمان دریافت می کنند در برابر آقای نظام الدین قیصراری و محافظین وی در شهر مزار ولایت بلخ آشکارا می توان مشاهده نمود.

سکوت در برابر ظلم و ستم و جنایت و یا توجیه و براءت دادن به آن در مقایسه با مظالم و ستمگری های دیگران و همچنان خاموشی در برابر اهان و ورزی افراد و یا دسته یی از اشخاص در برابر دیگران در حقیقت معنی تأیید و پشتیبانی از آن را با خود داشته و سکوت کننده و توجیه کننده را در موقعیتی به مراتب بد تر از ستمگران و جنایت پیشه گان و اهان و ورزان قرار می دهد. لذا از تمام روشنفکران و نخبه گانی که اقلاً مدعی روشنفکری بوده و خویشتن را مترقی می پندارند، توقع می رود تا جرأت به خرج داده کم از کم تاریخ صد سال اخیر سرزمینی به نام افغانستان را با دیدی انتقادی نگریسته ستمها و إجحافات هولناکی را که حکام و پادشاهان پشتون تبار بالای توده های ملیونی این مرز و بوم اعم از پشتون و تاجیک و هزاره و ازبک و ایماق و نورستانی و بلوچها و سیکها و هندوها و غیره اعمال کرده اند، صادقانه و با صراحت تمام و بدون لکننت زبان و اما واگرهای بیهوده و مصلحت جویانه تقبیح و افشا نمایند.

ناسیونالیستهای تمامیت خواه رادیکال متعلق به ملیت پشتون می خواهند تحت شعارهایی چون "وحدت ملی"، منافع ملی و هویت ملی و تمامیت ارضی " ملیتهای دیگر ادامه در صفحه ۱۲

"وحدت ملی" درفش...

را در هويت « مليت افغان» ادغام و آنان را وادار به پذيرش مناسبات و ارزشهای قبیله بی و پشتون والی نموده خود به مثابه برادران بزرگ نقش ایفا نمایند و " برادروار" با آنان در کشور واحدی به نام افغانستان زیست نمایند. اینان آشکارا واژه « افغان» را معادل واژه « پشتون» تعبیر می نمایند، و سپس آنرا به گونه بی آرمان گرایانه تعمیم داده و به مثابه سقفی فراگیر و هویتی همه شمول برای همه اقوام و تبارهای ساکن در جغرافیای افغانستان کار می گیرند و آنانی را که به این آرمان تن نداده و از پذیرش انقیاد و مدغم شدن به هويت یاد شده سر باز زنند به نام خائن ملی، ستمی، وطن فرس، حرام زاده، مهاجر، تجزیه طلب و غیره خطاب می نمایند.

باید خاطر نشان ساخت که اظهارات تند و تیز و پرآب و تاب برخی از نخبه گان و روشنفکران متعلق به " تبارهای" غیر پشتون و برشمردن مظالم و ستمگری های فرمان روایان پشتون تبار، در بسا موارد به منظور ایجاد فضای سالم و مساعد برای جلوگیری از تکرار و بازتولید آن مظالم درآینده نی بلکه به منظور مظلوم نمایی گروه خودی و بالتالی تقویة هرچه بیشتریوند های قومی میان افراد گروه خودی انجام می یابد. و درست همین گونه اظهارات است که باعث می شود تا نخبه گان پشتون تبار آنرا یورشی علیه گروه خود پنداشته و با تمام نیرو به دفع و طرد آن دست به کار شوند، چه بسا که در این جدال پر از حماسه و احساسات هردو جانب گاه گاهی از دائرة آداب سخنوری پا فراتر نهاده فحش و ناسزا نثار هم نیز می نمایند، چنانکه در گذشته به گونه مثال شاهد فحاشی های آقای لطیف پدرام و جناب جنرال عبدالواحد طاقت بوده ایم و همچنان می توان موضع گیری اخیر آقای لطیف پدرام در برابر بیانات آقای حلیم تنویر را یاد آور شد که از طریق شبکه های همه گانی به نشر

رسید و در لابه لای آن با تنوری بافی ها و لفاظی های منحصر به خودش سخنان زورگو یانه و زن ستیزانه آقای تنویر را از موضعی همانند با مدلولات گفته های خود آقای تنویر به نقد کشیده و از او گله مند است که چرا ن نگفته است که دختران پشتون را به پسران هزاره می دهیم.

از آن جا که بیشتر کسانی که درگیر این مگوها هستند مدعی مرفعی بودن و حتی چپ گرا بودن هم هستند، باید یاد آور شد که چپهای سنتی و پوپولیست ما از آن رو در ناسیونالیست بودن و هم آغوش بودن با به گفته خودشان " بورژوازی ملی" احساس ناراحتی نمی کنند که، طبقات حاکم و در مجموع بورژوازی با به کار گیری مهارتی که در تعمیم و گسترش هژمونی خویش از آن برخوردار بوده است توانسته است ارزشهای هویتی و ایدئولوژیک مختص به خود را که همان ایده های ناسیونالیستی و پوپولیستی و میهن پرستانه باشد، به مثابه ارزشهای هویتی جنبشهای ضد امپریالیستی و ضد استعماری جازده و با نیرنگها و ترفند های خاصی این جنبشها را متقاعد سازد که آن ایده ها و ارزشها را مال خود پنداشته و با چنگ و دندان از آن به دفاع برخیزند.



مسأله شؤنیسم قومی در افغانستان یک واقعیت عینی و یک پدیده تاریخی هست و با سر پوش گذاشتن بالای آن تبعات شوم آن مرفوع شدنی نیست پس باید با صراحت و شفافیت انقلابی و سوسیالیستی و با در نظر داشت منافع و آرمانهای طبقه کارگر و سائرزحمتکشان و با چشم پوشی از "هویت" های ابداعی و من درآوردی تبارگرایانه به حل آن اقدام صورت گیرد.

از آنچه گفته آمد می توان به این نتیجه رسید که در ورای هیاهوها و داد فریاد ها و گلو پاره کردنهای نخبه گان و سردمداران کتله ها و گروههای اجتماعی فراطبقاتی مزعوم و ابداعی به نامهای ملیت و قومیت و تبار جز باقی ماندن و یا رسیدن و دست یابی به قدرت هدف دیگری نهفته نیست، زیرا همه می دانیم که حکام و نخبه گان پشتون و همچنان پیشوایان و نخبه گان تاجیک و هزاره و ازبیک و ایماق و بیات و نورستانی و بلوچ و غیره همه از یک قماش بوده و عملاً ثابت ساخته اند که هیچگاهی به خاطر تأمین رفاه و آرامش افراد ملیتها و قومیتهای خویش کوچکترین اقدامی نکرده اند. و آنجا که منافعشان باهم پیوند می یابد نه ملیت می شناسند نه قومیت نه تبار، همه یکباره مسلمان می شوند و عوامفریبانه دم از اخوت اسلامی و زیست باهمی می زنند و همه باهم و به دور از توده های قومیت خویش سر دریک آخور می برند، و آنگاه که منافعشان در تقابل قرار می گیرد و به بن بست می افتند، دست به دامان توده های قومیت خویش برده و از نیروی بالقوه آنان در جهت تأمین منافع آزمندانة خود استفاده می نمایند و همینکه دوباره سردرآخور مشترک با حکام و نخبه گان سائر اقوام بردند، بازهم همان آتش است و همان کاسه. لذا برای درمان این آسیب مزمن و جلوگیری از تاراج و فریب و تحمیق توده های مردم بر روشنفکران آگاه، رسالتمند و با وجدان است تا با تابو شکنی ها و روشنگری های خویش طبقه کارگر و سائرزحمتکشان کشور را از نیات شوم و عوام فریبانه شارلتانهای که در عبا و قبای حکام و تکنوکراتها و نخبه گان و روشنفکران و فعالان مدنی و کارشناسان و مفسرین سیاسی و پیشوایان قوم و روحانیون و غیره خود نمایی می کنند آگاه سازند؛ تا باشد که آنان خود به گونه بی آگاهانه و با برافراشتن درفش آزادی خواهی و برابری طلبی و سوسیالیسم واقعی دست به کار شده نقشه ها و برنامه های شوم این عوام فریبان نا به کار را خنثی و نقش برآب سازند.

ناسیونالیسم در هر...

زمین به "پاکستانی" در سال ۱۹۴۷ عیسوی هم بر مبنای تفاوت باور ها، شمولیت سازی و بیگانه سازی و مهندسی هویت جمعی، رسمیت یافته است.

۲- تمرکز آقای تنویر، عضو حزب اسلامی گلبدین حکمتیار بر هویت جمعی، در مقطع از زمان صورت می گیرد که دیگر دین آن برندگی لازم را برای جلب افراد و تأمین منافع حزب اسلامی ندارد. طالبان با قرائت خشن تر از اسلام و با ادعای برگرداندن عظمت از دست رفته و ابقای قدرت بلامنازع رهبران پشتون، قدرت مانور در هر دو مورد را از گلبدین سلب کرده است. بنا بر آن تکیه بر ناسیونالیسم، تبارگرایی و کوبیدن بر ایجاد هویت جمعی، آن هم در زمانی که افراد کلیدی حزب اسلامی از گلبدین فاصله می گیرند، به استراتژی این حزب تبدیل شده و اعضای حزب آنرا نشخوار میکنند. این پدیده بی سابقه نیست. قبلن سازمان نصر به رهبری عبدالعلی مزاری، که (اسلام مرز ندارد) از شعار های مرکزی آنها بود، بعد از انتقال نیروهایش از ایران به افغانستان، و شعله ور ساختن جنگ های خانمانسوز در مناطق مرکزی افغانستان، و در زمانی که کارگران مهاجر هزاره در ایران ماهیت جمهوری اسلامی را با تمام وجود احساس نمودند، یک شبه ناسیونالیست و هزاره گرا شدند.

۳- اینکه تنویر دختران را وسیله ای برای ملت سازی میدانند، انعکاسی از ماهیت باور و دیدگاه او است. پدیده ای که با تأسف از یک کل به جزء تقلیل داده میشود. انسان ها به ماهیت باور و عقیده ی افراد به عنوان عامل زن ستیزی نمی نگرند. مثلاً به این که جایگاه زن در قرآن چگونه

تعریف شده و صرفاً به دلیل جنسیت شان به انسان های درجه دوم تقلیل مقام داده شده است، توجه نمیکنند و گفته های تنویر و افرادی مثل او را ناشی از کژ فهمی و افراطیت فردی آنها به حساب می آورند.

عدم فهم تنویر از علوم انسانی، دلیل دیگری بر بیان راهبرد نا بخردانه اوست. تنویر نمیداند که بر خلاف باور معمول در انتقال ژن به فرزند، ژن "میتوکوندریا"، یا مرکز تولید انرژی، از مادر به کودک به ارث میرسد، نه از پدر.

۴- کشور های غربی به سرکردگی آمریکا در کنفرانس اول (بن) که در آن حکومت پسا طالبانی بر مبنای تبار و دین مهندسی گردید، در گسترش ناسیونالیسم و اسلام سیاسی تأثیر زیادی دارد. در واقع این غربی های متمدن و نمایندگان سرمایه داری اند که با استفاده از گزینه های ناسیونالیسم و دین در افغانستان، سبب لگام گسستگی تبارگرایان شده و به مهره های سوخته و نمایندگان ناسیونالیسم حاکم و ناسیونالیسم عکس العملی فرصت میدهد تا دوباره تلاش نمایند با دمیدن بر آتش این غایله مجدداً از حاشیه به متن برگردند. به عنوان مثال موضعگیری سریع محقق، فرصت طلب با آن کارنامه سیاهش که در حمایت از ارگ نشینان، اعتراضات مردم هزاره به بی امنیتی و کشتار را به مسخره گرفته و آنها را بی همه چیز خطاب کرد.

رویداد های تاریخی میسراند که تلاش برای ایجاد و تعمیم هویت های جمعی، همواره تلاشی است برای ایجاد میکانیسمی جهت کنترل اذهان و کنش انسانها. فرادستان با خلق چنین احساس و عواطفی قادر میگردند، کتله عظیمی از انسانها را علی الرغم تضاد منافع شان، به خدمت گرفته و با جا زدن منافع خود شان به جای منافع آنها بر واقعیت های عینی، فقر، بی امنیتی و همه مصایب اجتماعی پرده بکشند. تأثیرات سوی ناسیونالیسم و تبارگرایی را نمیشود با تعویض

آنها از میان برد. ناسیونالیسم و تبارگرایی از هر نوع آن، چه ناسیونالیسم مسلط نیرو های حاکم، و چه ناسیونالیسم های عکس العملی، همه سرکوب گر اند و بایست صادقانه و پیگیر نقد و افشا گردند.

**امر رهایی و آزادی بدون
سازمانیابی، شکل پذیری
طبقه کارگر و ایجاد حزب
سوسیالیستی کارگری میسر
نیست. به پیش در راه ایجاد
یک چنین گردانی!**



Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 52

December 2019

ناسیونالیسم در هر شکل آن سرکوب‌گر است

آتیلما مهربان

"ملت" که در جغرافیای معینی ساکن می‌باشد به ناسیونالیسم می‌انجامد. اما واقعیت‌های موجود در رابطه به ایجاد ملت‌ها نشان از آن دارد که این رابطه کاملن بر عکس است. به این مفهوم که این ناسیونالیسم است که با تکیه بر تفاوت‌ها و تفکیک انسانها بر مبنای تعلق نژادی، جغرافیایی، باورها و هویت‌های جمعی به عروج ملت‌ها و دولت‌های ملی می‌انجامد. بعنوان مثال همین محدوده‌ی جغرافیایی فعلی که افغانستان نام گرفته و انسانهایی ساکن در آن "ملت افغان" نام‌گذاری شده‌اند، بلافاصله بعد از به قدرت رسیدن احمد شاه درانی به این نام مسمی نشده بود. جانشینان احمد شاه تا زمان شاه شجاع خود را حکمران یا شاه افغانستان نمی‌دانستند. اولین بار در مکاتبات و معاهدات با دولت‌های خارجی، واژه افغانستان را لاردا اکلند انگلیسی، عنوانی شاه شجاع در اواخر تابستان ۱۳۳۸ بکار برد. بعد در راستای حفظ منافع حاکمان و نیاز به ایجاد قدرت متمرکز، دولت ملی و ملت افغان رسمیت می‌یابد.

نام پاکستان و مسمی شدن مردم ساکن در آن سر ادامه در صفحه ۱۳

ای که همه افراد جامعه را بدون (تعصب) در خودش جا می‌دهد، پرداخته و برای بخشیدن تقدس به دولت ملی و با استفاده از آن از القای از خود بیگانگی به افراد جامعه، عاطفه و کنش آنها را در جهت منافع سرمایه‌داری، مدیریت نماید.

نمونه‌ای متأخر اینگونه ترفند‌های متداول، سخنان "حلیم تنویر" است که برای اصلاح آن تأکید مینماید که گویا هدفش از ترویج دختران هزاره با پسران پشتون، یک دست ساختن جامعه و زدودن تنش‌های تباری بوده تا ازین طریق زمینه‌ی ایجاد "ملت واحد" متحقق گردد. زدودن "تشنج" و فایق آمدن بر بحران ناسیونالیسم و تبارگرایی، ظاهراً هیچ ربطی به طبقات و منافع متضاد طبقاتی نداشته و به غایت خیر خواهانه به نظر می‌آید.

حال بر عناصری که با پیاده شدن آنها "هدف خیر خواهانه" آقای تنویر میتواند تحقق یابد، مکشی مینماییم.

۱- آن گونه که در باور عمومی جا انداخته شده است، گویا این استفاده‌ی نامشروع از احساس وفاداری به ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی به یک

تعریف متداول از ناسیونالیسم در ادبیات بورژوازی چنین است: "ناسیونالیسم نوعی آگاهی جمعی، یعنی آگاهی به تعلق به ملت که آنرا آگاهی ملی و رشد حس وفاداری به ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی مربوط به آن ملت" که تا از آن استفاده‌ی نامشروع نگردد، پذیرفته شده و موجه است.

رابطه تنگاتنگ (میان ناسیونالیسم به عنوان یک ایدئولوژی بورژوائی و) نظام سرمایه‌داری به همان آغاز عروج سرمایه‌داری بر میگردد. دورانی که (دولت ملی)، آلترناتیفی نظام سرمایه‌داری در برابر نظم ملوک الطوائفی-سیستم سیاسی حاکم فیودالیسم- بود. برای ایجاد دولت ملی، ایجاد احساس تعلق جمعی برای کسب حمایت از آن دولت الزامی بود. همزمان جهت پنهان کردن ماهیت اصلی این ابزار جدید حاکمیت، و برای آن که بتوانند به راحتی منافع خودشان را به جای منافع فرودستان جامعه جا بزنند، به تزئین آن با صفاتی چون "آگاهی جمعی"، "ظرفی بزرگ و فرا طبقاتی